

الحاد یا انکار وجود خدا

گردآوری: شارمین مهر آذر

Sh.mehrazar@gmail.com

مقدمه: الحاد چیست؟

الحاد و یا انکار وجود خدا و هر نوع وجود یا نیروی ماوراء طبیعی و در رابطه با آن ردّ کُلّ مذهب تعریف کرده اند. لغت الحاد از ریشه ی عربی لَحَدَ می آید که عدول کردن یا منحرف شدن از دین و از حد در گذشتن در خانه ی کعبه را معنی می دهد.¹

الحاد هم در شرق و هم در غرب در همه ی ادوار تاریخ وجود داشته است. با وجود این، به سبب رشد نیروهای مولده، توسعه اقتصادی، رشد همه جانبه ی علوم و فنون و استقرار یافتن لیبرالیسم بورژوائی در غرب، فلسفه ی الحادی در این سامان از پیگیری وانسجام بیشتری برخوردار بوده است. از زمان خودآگاهی انسان و کوشش وی در پی تبیین طبیعت، دوگرایش فکری همواره به موازات یکدیگر به پیش رفته اند: (1) درک و تبیین طبیعت با اعتقاد به وجود قوای خارج و فراتر از طبیعت که برهستی و زندگی آدمی حاکم است؛ (2) تشریح طبیعت با توجه به شرایط و قوانین خود طبیعت. گرایش نخست بنیاد ایده آلیسم و مذهب و گرایش دوم اساس الحاد و ماده گرایی را پی ریزی میکند. مفهوم الحاد، از نظر محتوی با سیر تحول تاریخ و درارتباط با ماهیت باورداشتهای مسلط در هر عصر تغییر یافته است. به عنوان مثال در سر تا سر قرون وسطی الحاد به سبب استبداد فئودالی و تسلط همه جانبه ی کلیسای کاتولیک، در غرب سیر قهقرائی پیدا میکند. همینطور الحاد تا قبل از درسنگر قرار گرفتن نظام تولید سرمایه داری و پیشرفت همه جا نبه ی در همه جا جنبه ی نا پیگیرداشته است.

فلسفه ی الحادی یک نظام فکری است که منشاء دین را توضیح می دهد و به نقد تاریخی و علمی مذهب همت میگذارد. فلسفه ی الحادی، برخلاف دیدگاههای دینی که جهان را غیر واقعی و برآمده از وجود و نیروهای خارج از هستی می داند، با یک جهان مادی و واقعی سروکار دارد که بایستی با توجه به قوانین عینی خود و تلاش انسانها به رهائی، پیشرفت و زیبایی دست یابد. فلسفه ی الحادی ارتباط مستقیم با پیشرفت دانش بشری دارد. این فلسفه نه تنها جزم های دینی را ضمن بررسی علمی جهان هستی تشریح میکند، بلکه فراتر از آن نقش اجتماعی دین را عیان میسازد و نشان می دهد که چگونه می توان بر تعصبات مذهبی چیره شد. مادی گرایی اساس فلسفه ی الحادی است. الحاد را نباید با دیگر گرایشات ضد دینی که نقاط مشترک بسیاری با آن دارد اشتباه گرفت. از آنجا که الحاد ماقبل دوران سرمایه داری اغلب زیر لوای جریانات نا پیگیر ضدّ دینی صورت می گرفته است، برای درک بهتر موضوع، به اهم این جریانات² ذیلاً اشاره می کنیم:

۱ سکپتی سیزم³ یا شک گرائی که از نظر فلسفی گرایشی است که هر نوع معیار قابل اعتمادی را برای دست یابی به حقیقت مورد انکار قرار می دهد و بر نسبی بودن شناخت انسانی تاکید دارد. اصطلاح شک در مقابله با دین حوزه ی بسیار وسیعی را در بر می گیرد که از تردید در اصول شریعت شروع و به عدول از معیارهای پذیرفته شده ی اربابان دین ختم می شود. برخی از مؤلفین غیر مذهبی هر نوع گرایش ضد دینی را با کاربرد اصطلاح شک معرفی کرده اند. در این مفهوم شک در نقطه ی مقابل ایمان مذهبی قرار می گیرد و ایمان عبارت است از قبول یا رد شیئی یا پدیده ای بصورت تعبدی و بدون وجود هیچگونه مدرک یا دلیل عقلی.

اگنوستی سیزم⁴ که در نوشته های فارسی آنرا به "لادری گری" یا "ندانم گرائی" ترجمه کرده اند، در واقع شکل افراطی شک گرائی است. ندانم گرائی اعلام می دارد که در شناخت ما هیچ چیزی که با واقعیت انطباق داشته باشد وجود ندارد و شناخت واقعی در اصل غیر قابل حصول است. "ندانم گرائی" آخرین مرزی است که چون فرد از آن بگذرد پای در قلمرو الحاد می گذارد. به عنوان مثال برتراند راسل فیلسوف و ریاضی دان انگلیسی خود را یک "ندانم گرا" می داند، در حالی که در بسیاری از نوشته های خود خدای مذاهب را مورد انکار قرار می دهد. بسیار اتفاق افتاده است که ملحدین پی گیر بخاطر آنکه هم حرف خود را بزنند و هم از آزار دین سالاران در امان باشند خود را "ندانم گرا" معرفی کرده اند.

پانته اسم⁵ یا فلسفه ی وحدت وجود که در شکل اصیل خود خدا و طبیعت (از جمله انسان) را یکی می داند و بر آن است که خدا غیر شخصی است و همه ی ذرات خدا در طبیعت جاری است. همه چیز از وجود کل صادر شده و به آن بازمی گردد. مذاهب مختلف حتی لامذهبی راههای مختلف رسیدن به وجود کل است و انسان می تواند با عشق و سیر و سلوک به خدا ملحق شود و خود خدا شود. از پانته ایست های معروف شرق حلاج است که ندای انا الحق (من خداهستم) را سرداد و بر سردار رفت. برونو و اسپینوزا را باید در شمار مشهورترین فیلسوفان پانته ایست غرب به شمار آورد. دئیسم⁶ که خدا را به عنوان علت نخستین و غیر شخصی آفرینش جهان مورد پذیرش قرار می دهد، لیکن جهان پس از آفریده شدن، به حال خود رها شده است تا بر اساس قانونمندی های ویژه ی خود عمل کند.

بدعت یا رفض⁷ که نوآوری در مذهب رسمی و عدول از جزم ها یا مراسم مذهبی پذیرفته شده را معنی می دهد. بسیاری از جنبش های دهقانی قرون گذشته بدون آنکه مبانی اساسی مذهب مسلط را رد کنند، در آن بدعت به عمل آورده اند. زیرا در آن دوران بشر ایدئولوژی دیگری جز مذهب نمی شناخته است. نظریه ی حقیقت دوگانه⁸ که برای حقایق علمی از یکطرف و دیدگاه های مذهبی از طرف دیگر استقلال قائل می شود و بر ارزش مساوی هریک از این دو حوزه تاکید می ورزد. بر اساس تئوری حقیقت دوگانه آنچه که در فلسفه حقیقی است ممکن است در الهیات نادرست باشد و بالعکس. نظریه حقیقت دوگانه بخصوص در دوران مؤخر قرون وسطی به کمک دانشمندانی شتافت که از یکطرف به سبب موقعیت طبقاتی خود و سلطه همه جانبه ی دین بر روح و روان جامعه نمی توانستند ایدئولوژی دیگری غیر از مذهب را تصور کنند و از طرف دیگر کشفیات علمی خود را مغایر مذهب می یافتند. اندیشه ی آزاد⁹ که از آزادی اندیشه برای جستجوی حقیقت دفاع می کند و در تحلیل مسائل در غالب موارد عقل را جایگزین جزم های مذهبی می کند. اندیش ورزان آزاد ضمن انتقاد از مراسم و شعائر ملالت بار مذهبی، همواره عامه ی مردم را به دوری از تعصب و پیروی از ایده ی مدارای مذهبی فراخوانده اند. اگرچه دیدگاه ها و گرایشات بالا را نمی توان الحاد نامید، لیکن باید اذعان داشت که این قبیل جهان بینی ها در بسیاری از موارد به عنوان سکوی پرشی از ایمان به بی ایمانی خدمت کرده اند.

بخش دوم

الحاد در دوران باستان

تحقیقات انسان شناسانه درباره ی جوامعی که به علت دور افتادگی از جریان اصلی تمدن کماکان به صورت بدوی باقی مانده اند، می تواند همراه با عوامل دیگر کلیدی را برای تحول تاریخی دین به دست دهد. این تحقیقات نشان داده است که برخی از این جوامع ابتدائی هیچگونه دیدی از خدا والهیات نداشته اند. بسیاری از انسان شناسان بر آنند که انسانهای اولیه طی هزاران سال متمادی هیچ دیدی از خدا و دین نداشته اند. دین در مرحله ی معینی از تحول نظام کمون های نخستین به عنوان بازتاب ناتوانی انسان در برابر نیروهای ترسناک و غیرقابل درک طبیعت پدیدار شد: "انسان اولیه که به آسانی در پی رابطه ی علت و معلولی نمی رود، با اضطراب واقعی در برابر نیروهای ناشناخته و غیر معمول علس العمل نشان میدهد... او تمایل دارد باور کند که قدرتی ناشناخته و نامرئی برای این نیروها حاکم است که فراتر از عادات روزمره او عمل می کند. انسان شناسان این نیرو را "ما نا" می نامند. (10) نخستین شکل دین، پرستش طبیعت و خداسازی نیروهای طبیعی بود. انسان نخستین تصویری کرد که اشیاء، گیاهان، حیوانات و پدیده های طبیعی دارای روح هستند (آنمیس) 11 و برای چیرگی بر آنها می کوشید که روح آنها را خشنود سازد. انسان اولیه به محض آنکه حیوان، گیاه یا هر چیزی که نیرومند تر از خودش می دید، آنرا به عنوان "توتم" یا نماد قبیله ی خود انتخاب می کرد، آنرا بالاتر از خود و محیط پیرامون خود قرار می داد و به تکریم و تقدیس آن دست می زد تا قبیله اش را از بدبختی حفظ و در فعالیتهای روزمره یاری دهد. دوران برده داری همزمان بود با پرستش خدایان متعدد که اغلب بازتابی بودند از روابط اجتماعی آن دوران. بدین ترتیب که خدایان اغلب دارای سلسله مراتب بوده و هر یک وظیفه ی خاصی به عهده داشتند. روابط بین آنها نیز مانند روابط بین انسانها با دوستی و دشمنی و قهر و آشتی همراه بود. تعداد این خدایان بیش از حد زیاد است و بررسی هویت و وظایف هر یک از موضوع بحث ما خارج. در اینجا همینقدر بسنده کنیم که کلیه ی بررسیهای تاریخی و باستان شناسانه نشان داده اند که مفهوم خدای یگانه و یکتا پرستی (توحید) قبل از پرستش خدایان متعدد وجود نداشته است. یکتا پرستی یک پدیده ی بعدی است که با تشکیل امپراطوری های بزرگ و پیدایش یک امپراطوری واحد و خودکامه شکل گرفته است.

پرستش نیروهای طبیعی و خدایان متعدد به کمک اسطوره تبیین می شد. اسطوره در واقع تصویری است تخیلی در جهت تعمیم و توضیح پدیده های گوناگون طبیعی و اجتماعی. در اسطوره نیروها و پدیده های طبیعی به شکل روح، خدا، غول، دیو و نظایر آنها شخصیت می یابند. اسطوره همچنین طبیعت را بصورت هنری لیکن ناآگاهانه باز تولید می کند. در پایان هزاره ی سوم و آغاز هزاره ی دوم قبل از میلاد در نخستین جوامع برده دار مصر و بابل نوعی دیدگاه خودپوی الحادی رشد می کند. در "سرود چنگ نواز"، "گفتگوی یک مرد نومید با روحش" و "گفتگوی یک ارباب با برده اش"، زندگی در خارج از حوزه ی اسطوره و مذهب و بصورتی مادی تشریح شده است. (12) جالبترین اسناد این دوره حماسه ی "گیل گمش" است که قدمت آن به هزاره ی سوم قبل از میلاد (1500 سال قبل از هومر) می رسد. گیل گمش پادشاه اروک از مناطق بین النهرین است. او که بر اثر توطئه ی خدایان دوست خود را از دست می دهد، چنان منقلب می شود که اروک را ترک می گوید و به جستجوی دامنه داری برای گشودن راز مرگ و

زندگی دست می زند. او در پی عمر جاودانه است و بر آن است که از سرنوشت محتوم انسانها - مرگ - بگریزد. گیل گمش طی سیرو سفر دورودراز خود با قدرت کلیه ی خدایان در می افتد. پس از تلاشها و از خود گذشتگیهای بسیار درمی یابد که عمر جاوید یک افسانه ی پوچ است و او باید راز زندگی را از خود زندگی باز یابد. او در تلاش خود برای درهم شکستن خیمه ی آسمان به زمین بازمی گردد و هم خود را در راه حفظ و آبادانی اوروک می گذارد: "پس از بیست فرسنگ روزه ی خود را شکستند و پس از سی فرسنگ با فرارسیدن شب بیتوته کردند. آنان در عرض سه روز به اندازه ی یک سفر یک ماه و نیمه راه سپرده بودند. آخر الامر با پایان یافتن سفر به اروک رسیدند - شهری با دیوارهای ستبر." گیل گمش که آموخته است که نمی توان با تکیه بر نیروهای خارج از طبیعت و زندگی بر زندگی چیرگی یافت، به "اورشانی" قایق ران خود می گوید: "اورشانی از دیوارهای اروک بالا برو بین شالوده ی آن محکم است؛ آجرکاری دیوار را باز بینی کن و مطمئن بشو که در بین آنها آجر سوخته نباشد." (13)

کتاب بامرگ گیل گمش به پایان می رسد. او که در پویش خود برای کسب دانش، راز زندگی را از خود زندگی یافته است، برخلاف قهرمانان و شهیدان مذاهب، پس از مرگ دیگر به زندگی باز نمیگردد. مؤلف کتاب هنگام مرگ به گیل گمش اندرز می دهد: "او به تو برتری بی چون و چرا بر مردم داده است... از این قدرت سوء استفاده مکن؛ با نوکرات در قصر دادگر باش؛ در برابر رخساره ی خورشید با عدل و داد عمل کن." (14) این اندرز با شعری دنبال می شود که واقع بینانه و این جهانی است:

"پادشاه خود را در بستر مرگ فرو افکنده است و دیگر بر نمیخیزد؛

ارباب کولاب دیگر بر نمیخیزد؛

او بر شر چیرگی یافت. او دیگر بر نمیخیزد؛

اگرچه ستبر بازو بود، دیگر بر نمیخیزد؛

او خردمند و خوش چهره بود؛ اما او دیگر بر نمیخیزد؛

او به کهسار رفته است؛ او دیگر بر نمیخیزد؛

او در بستر سرنوشت غنوده است؛ او دیگر بر نمیخیزد؛

از کالسکه ی هزار رنگ او دیگر بر نمیخیزد." (15)

اسناد اسطوره ای بالا علیرغم اهمیت فلسفی شان فاقد نظم، تسلسل و همبستگی درونی یک سیستم فلسفی اند. گرچه از هزاره ی اول قبل از میلاد در هند و چین شاهد نخستین درخشش های اندیشه فلسفی می باشیم، لیکن نخستین نظام جهان بینی منظم فلسفی تقریباً بطور هم زمان در سه مرکز عمده ی تمدن جهان باستان پدیدار شد: در هند در قرن ششم، در چین در قرون ششم و در یونان از قرن هشتم قبل از میلاد. نظریه ی الحادی در هند باستان بصورت روند فلسفی "لوکایاتا" (16) تحول یافت. در سانسکریت "لوکا" جهان را معنی می دهد و "لوکایاتا" به مفهوم نظر کسانی است که فقط این جهان را برسمیت می شناسند. بنابر منابع اسطوره شناسی این مکتب را فیلسوف مادی گرای هند بریهاسپاتی (17) پایه گذاری کرده است. بریهاسپاتی، "سواباهاتا" (طبیعت) را منبع اصلی وجود می دانسته و بر این اعتقاد بوده است که طبیعت همیشه وجود داشته و همواره وجود خواهد داشت. اطلاعات نخستین در مورد لوکایاتا در متون مذهبی بودا بنام "ودا" ها و در حماسه های سانسکریت دیده شده است. طرفداران لوکایاتا با آموزش های دینی آن زمان، که به صورت "ودا" ارائه می شد، مخالفت می ورزیدند. آنان تعالیم کشیش های هندو را در مورد فنا ناپذیری روح و زندگی پس از مرگ دروغ محض می خواندند. از نظر مکتب لوکایاتا، روح پس از مرگ انسان، با نابودی جسم، می میرد و جز زندگی این جهانی

هیچ چیز دیگری وجود ندارد. این فلسفه ی باستانی منبع معتبر شناخت رادریک حسی می داند و وجود اشیاء و پدیده های ماوراء حسی و دروهله ی اول خدا را مردود می شمارد. با این پیش زمینه ی فلسفی است که لوکایاتا سحر و جادو، روح، بهشت، جهنم و نظایر اینها را بعنوان بدترین انواع خرافات محکوم می سازد.

شکل تکامل یافته ی لوکایاتا، نظریه ی فلسفی چارواک (18) است که می توان از آن به عنوان نظریه ی الحادی در هند باستان و هند میانه نام برد. چارواک ها نه تنها سیستم فلسفی - مذهبی هند و مفاهیمی مانند خدای مطلق و روح را رد می کردند، بلکه مفاهیم اخلاقی خیر و شر را خرافات می خواندند و بجای آن فلسفه ی هد و نیسم (عشرت طلبی) را قرار می دادند. همانطور که قبلاً گفته شد، هدونیم بجای خیر و شر، لذت و درد را معیار خوبی و بدی قرار می دهد. همانطور که می دانیم لذت و درد هر دو از وجود حسی انسانها سرچشمه می گیرند و ارتباطی با خدا و دنیای ماوراء طبیعی ندارند. چارواک ها ریاضت کشی در سیستم های فلسفی - مذهبی هندو را شدیداً محکوم ساختند و دست یابی به لذت را تنها هدف وجود انسانی معرفی کردند. آنان بر این باور بودند که انسان باید در راستای لذت جوئی گام بردارد حتی اگر کسب لذت توأم با درد ورنج باشد (19). طی قرون نهم و هفتم قبل از میلاد مکتبی الحادی در چین پدیدار شد که علم مخالفت با جهان بینی دینی بر افراشت و اعلام کرد که جهان قدیم است و از آتش، آب، چوب، خاک و فلزات تشکیل شده است. این مکتب به نظام فلسفی تائوئیسم (20) که در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد توسط فیلسوف مادی گرای چینی لائوتسه (21) بنیان گذاری شد، تحول یافت. در زبان چینی "تائو" به معنای راه یا قانون است و تائوئیست ها بر این عقیده بودند که کلیه ی اشیاء و پدیده ها بر اساس راه یا قانون خود (شیوه ای که رویدادهای طبیعی خود به خود در پیش می گیرند) ایجاد می شوند و تحول می یابند. جهان قدیم و در حالت حرکت و تغییر مداوم است. حرکت نیز تحت تاثیر و هدایت تائو قرار دارد (22)

نخستین جهان بینی فلسفی یونانی از منطقه ی ایونی که محل تلاقی شرق و غرب و مستعمره ی یونانی در کرانه ی باختری آسیای صغیر بود پدیدار شد. این منطقه در آن زمان مرکز عمده ی تجارت، دریانوردی و فرهنگ محسوب می شد. با توجه به نقش ارتباطات و نفوذ بازرگانان و پیشه وران بود که این منطقه بصورت یک مرکز مهم نشر علم و مبارزه با مذهب و خرافات در آمد. مکتبی بوجود آمد که بعدها به مکتب ملطی و یا ایونی (23) موسوم گردید. بنیان گذاران این مکتب (24) طالس ملطی (624 تا 547 قبل از میلاد) و شاگردش آناکسیماندر (610 تا 546 ق.م.) و شاگرد فیلسوف اخیر آناکسیمنس (580 تا 525 ق.م.) بودند. فیلسوفان بالا را باید در شمار نخستین ملحدین خود پوی یونان باستان به شمار آورد. آنان که به درک منشاء پدیده های گوناگون طبیعت علاقمند بودند، به کشفیات مهمی در زمینه ی ریاضیات، جغرافیا و نجوم دست یافتند. از نظر این فیلسوفان، مبنای مشترک اشیاء و پدیده های گوناگون طبیعی چیزی مادی (مانند آب و هوا و آتش و باد و غیره) محسوب می شد. آنان همچنین به تغییر و تکامل ناشی از وجود تضاد در طبیعت اعتقاد داشتند (25)

در قرون ششم و پنجم قبل از میلاد با چهره ی برجسته ای سروکار داریم که نظرات مادی وجدلی اش شالوده ی مبارزات ضد مذهبی رادردوره های بعد پی ریزی کرد. هراکلیت اهل افسوس (26) که از 530 تا 470 قبل از میلاد زندگی می کرد، معتقد بود که جهان را نه خدا آفریده و نه انسان بلکه منشاء جهان آتش است. او تضاد را عامل حرکت و جهان را در حال حرکت و تغییر مداوم می دانست. از نظر او تبدیل تضادها به یکدیگر امکان پذیر بود. هم اوست که می گوید: "هرگز نمی توان در یک رودخانه دو بار گام

نهاد...زنده و مُرده، بیدار و خفته، جوان و پیر در وجود ما یکی است. درحقیقت این زمانی که تغییر می یابد آن می شود و برعکس آن زمانی که تغییر می پذیرد این می گردد." (27) دراین دوران مکتب الیائی (28) قد علم کرد که گرچه با دیالکتیک و شناخت حسّی مخالف بود ولی با مذهب نیز به شیوه ی خاص خود به مبارزه برخاست. گزنفون اهل کلوفن (29) بنیان گذار این مکتب خدایان رسمی یونان باستان را مورد انتقاد قرار می داد و اعتقاد به خدای واحد جهانی را معلول خداسازی انسان به شکل خود (آنتروپومورفیسیم) می دانست. او تاکید می کرد که این دقیقاً نسان است که خدارا به شکل و شمایل خود ساخته است. اگر حیوان نیز به خدا اعتقاد می داشت، خدارابه صورت حیوانی تصویر می کرد. (30)

ازدیگرملاحدین این روزگار آناکساگوراس اهل کلازمنّا (31) است که بین سالهای 500 تا 428 قبل از میلاد می زیست. آناکساگوراس اعلام می داشت که خورشید خدا نیست بلکه توده است از فلز سرخ گداخته و ماه نیز شبیه زمین است که در آن تپّه و ماهور و دره وجود دارد. او رعد را برخورد ابرها و برق را اصطکاک شدید آنها می دانست و بر آن بود که اجرام فلکی از سنگ تشکیل شده اند و سرعت گردش آنها باعث استواری شان شده است و اگر این سرعت متوقف شود اجرام آسمانی فرو خواهند افتاد. آناکساگوراس نخستین کسی بود که در آتن فلسفه درس می داد. اربابان دین از آموزش های او به وحشت افتادند و لایحه ای را علیه کسانی که خدایان را برسمیت نمی شناسند به تصویب رسانیدند. این قانون هر نوع آموزشی را در باره پدیده های آسمانی که آنرا فقط در حوزه ی صلاحیت خدایان می دانست ممنوع اعلام می کرد. آناکساگوراس براساس این قانون به مرگ محکوم شد. لیکن به یاری و صلاحدید پریکلس توانست از آتن بگریزد. (32)

از دیگر چهره های الحا دی این عصر امپدوکلس (33) است که از 483 تا 423 قبل از میلاد درسیسیل زندگی می کرد. او در کتاب خود بنام "درباره ی طبیعت" منشاء جهان را از چهار عنصر (آب و آتش و خاک و باد) می دانست و بر تکامل قانونمند موجودات زنده از طریق انتخاب طبیعی تاکید می ورزید. (34)

دراین دوران عده ای فیلسوف سرگردان پیدا شدند که به سوفسطائیان (35) مشهور گردیدند. سوفسطائیان هیچ مکتب فلسفی تاسیس نکردند، لیکن سوفسطائیان اولیه دین را کلاً مردود می شمردند. آنان از پدیده های طبیعی تحلیلی منطقی بدست می دادند و بر نسبی گرائی اخلاقی و اجتماعی تاکید می ورزیدند. سوفسطائیان نخستین از منطقه ای به منطقه ی دیگر و از کوئی به کوئی میرفتند و در کوچه و بازار ضمن حشو و نشر و گفتگو با مردم عملاً به آنان درس فلسفه می دادند.

بخش سوم

الحاد در دوران کلاسیک تمدن یونان

دوران کلاسیک تمدن یونان که مورد بررسی ماست از جنگهای ایران و یونان (قرن پنجم قبل از میلاد) شروع و به مرگ اسکندر ختم می شود. به عبارت دیگر این دوران فاصله ی شکست ایران را در یونان تا انقراض دولت هخامنشی را در بر می گیرد. تا قرن ششم قبل از میلاد، نظام اجتماعی یونان بطورتنگاتنگی با دین گره خورده بود. تعطیلات مذهبی وقایع مهم دولتی بشمار میرفتند و خدایانی که حافظ شهرها شناخته میشدند (مثلاً آتنا در آتن) با نام شهر هویت می یافتند. مذهب با وطن پرستی عجین شده بود و قوانین شهر بنام خدای محافظ اجرا می شدند. قانونگزار نیز نیمه خدا و سخنگوی خدایان

بحساب می آمد. دستورات اخلاقی که بوسیله دولت و مذهب تجویز می شدند نیز به همین اندازه متحجر بودند. با رشد تضادهای طبقاتی در جامعه ی برده داران اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم قبل از میلاد، جزم های مذهبی، اصول اخلاقی و همچنین قدرت قانون مدنی که زمانی قابل چون و چرا نبودند، موضوع تحلیل قرار گرفته و کراراً زیر سؤال رفتند. روح ارتودوکسی مذهب شهر دولت های یونانی نه تنها توسط نظریات علناً الحادی، بلکه با گسترش آموزش های فرد گرایانه مذهبی، که خواست های روانی فرد را نیز مورد توجه قرار می داد، تضعیف گردید. ضرورت های دوران کلاسیک ملحدین و روشنگرانی را پرورش داد که با تیره گرائی و تیره گرایان در حوزه های مختلف مانند پزشکی، ادبیات و تئاتر، تاریخ و فلسفه به نبرد برخاستند. اجازه دهید به زندگی و آثار برخی از این عناصر روشنگر اشاره ای داشته باشیم.

بقراط 1

در قرن پنجم قبل از میلاد پزشکی یونان وسیعاً با مذهب گره خورده بود و معالجه ی بیماران توسط کاهنان معبد "اسکه پوس" 2 انجام می گرفت. این درمان مذهبی آمیزه ای بود از طب تجربی، مراسم مذهبی، طلسم و دعا. در این شرایط بود که بقراط (460 تا 377 قبل از میلاد)، که دوستی نزدیکی با فیلسوف مادی یونان دموکریت داشت، قدم به میدان مبارزه نهاد. نقش تاریخی بقراط و جانشینان وی آزاد کردن پزشکی از قید دین بود. بقراط در رساله ی خود تحت عنوان "دستور غذائی" 3 اینجا و آنجا دعا را به عنوان یک وسیله ی کمکی توصیه می کند، لیکن این مجموعه قاطعانه بردمان منطقی تکیه دارد. رساله ی دیگر او بنام "بیماریهای مقدّس" 4 بر این تئوری که بیماری ها از جانب خدایان می آید، داغ باطل فرو کوبید و کلیه ی بیماریها را معلول علل طبیعی دانست. بقراط بیماری صرع که عوام آنرا معلول حلول شیطان در جسم مریض می دانستند را نیز از این قاعده مستثنی ندانست: "آدمها به منشاء الهی آن اعتقاد دارند زیرا که قادر به درک آن نیستند... شارلاتان ها و پزشکان چاچول باز که نمی توانند آنرا معالجه کنند خود را در زیر پوشش خرافات پنهان می کنند و این بیماری را مقدّس می خوانند مبادا جهل کاملشان بر ملا گردد." 5

بقراط همچنین اصرار دارد که نظرات فلسفی نیز در پزشکی جائی ندارند و درمان باید با معاینه دقیق و ثبت صحیح موارد و واقعیات مشخص صورت پذیرد. او به بهداشت بیش از درمان اهمیت قائل است و در این مورد چنین توصیه می کند: "سالم زندگی کنید. در این صورت احتمال کمی وجود خواهد داشت که بیمار شوید مگر از طریق بیماری های همه گیر و تصادفات. اگر بیمار شدید، رژیم غذائی درست بهترین شانس را برای معالجه به شما ارزانی خواهد داشت." 6

در دورانی که برای غم، شادی، ترس، بیماری، بیخوابی، فراموشکاری و نظایر اینها منشاء خدائی قائل بودند نظرات و مشاهدات بقراط ضربه ی شدیدی شد بر پیکر مذهب و خرافات. جملات ذیل که از کتاب مقدّس وی گرفته شده است حتی امروز هم تازگی دارد: "بشر باید بداند که فقط و فقط از مغز انسان است که لذات، خوشی ها، خنده ها، شوخی ها و همینطور غم ها، دردها، اندوه ها و اشک ها سرچشمه می گیرند. این همان چیزی است که ما را عصبانی یا خوشحال، دیوانه یا هذیان زده می کند، الهام بخش ترس و هراس میشود و چه در شب و چه در روز باعث بی خوابی، اشتباهات غیر منطقی، دلهره و اضطرابات بیهوده، فراموشکاری و اعمالی که با عادت در تضادند می شود..." 7

آشیل بیش از هفتاد نمایشنامه نوشته که هفت نمایشنامه ی آن تا به امروز باقی مانده است. معروف ترین نمایشنامه ی او "پرومته ی دربند" 9 است که تحت عنوان "پرومته ی درزنجیر" به زبان فارسی ترجمه شده است. این اثر علی‌رغم ایمان مذهبی مؤلف آن بدعتی است علیه خدایان مخصوصاً زئوس که از زبان پرومته بیان می شود. پرومته آتش را از ازارآبه ی خورشید می دزدد، آنرا درنی پنهان می کند و آنرا به انسان ارزانی می دارد. انسان فانی که هنر آتش افروزی را از پرومته یاد می گیرد می رود که به عنوان رقیبی نیرومند علیه خدایان قد علم کند. زئوس که از این طغیان پرومته به خشم آمده است، دستور می دهد که او را در کوه قفقاز به صخره ای ببندند. هرروز کرکسی سینه ی او را می درد، قلبش را می خورد و پرومته مرتباً میمیرد و زنده می شود. پرومته درحالی که بی پناه به صخره ی سخت فرو بسته شده است، ضمن دفاع از آفریننده ی خود - انسان - با المپ نشینان به ستیز برمی خیزد. تمام جانبندگان زمین با پرومته مویه می کنند و مراتب تسلای خود را به وی اعلام می دارند و تاکید می ورزند که رنج او رنج همه ی آنهاست. لیکن زئوس که از مقاومت پرومته درهراس است برای عبرت دیگر خدایان شکنجه ی جا نگاه پرومته را تا سیزده نسل انسانی ادامه می دهد تا زمانی که هرکول ظهور می کند. هرکول کرکس را می کشد و زئوس را ترغیب می کند که پرومته را آزاد سازد. پرومته توبه می کند. زئوس او را آزاد می سازد و انگشتی آهنین ضرورت را بر انگشت او می کند. 10

پرومته ی در زنجیر، گرچه با یک نتیجه گیری محافظه کارانه به پایان می رسد، لیکن در کلیت خود اثری است ضد دینی که به شیوه ای هنرمندانه مبارزه ی انسان را علیه "سرنوشت گریز ناپذیر" خود ترسیم می کند و ستیز دائمی بین اندیشه ی طغیانگر و اعتقادات سنتی را نشان می دهد. این اثر قرنهای الهام بخش فلاسفه، هنرمندان و انسانهای روشنگر بوده و خواهد بود. میلتون در "بهشت گمشده" سخنان پرومته را بر زبان شیطان جاری می سازد. گوته و بایرون عاشق این اثر بودند و از آن به عنوان الگوی کار خود استفاده کردند. شللی (از 1792 تا 1822 میلادی) شاعر ملحد انگلیسی این اثر را تحت عنوان "پرومته ی آزاد" 11 احیا کرد. در این اثر شللی، شورشی هرگز تسلیم نمی شود. مارکس در سن هفده سالگی چنان تحت تاثیر سرسختی پرومته در مبارزه و مقاومت علیه خدایان قرار می گیرد که در پایان نامه ای که از دانشگاه به پدر خود می نویسد، پیام پرومته را به زئوس عیناً تکرار می کند: " بطور خلاصه از همه ی خدایان متنفرم."

اورپیدس 12

اورپیدس (480 تا 406 ق.م.) شاعر، روشنگر، نمایشنامه نویس تراژیک و فیلسوف یونانی هشتاد نمایشنامه نوشت که در همه ی آنها احساس مشترک برای نوع بشر موج می زند. یوری پیدس از نظم جدیدی طرفداری می کرد که در آن بهره کشی مرد توسط مرد، زن توسط مرد و هر دو توسط دولت به حداقل ممکن تقلیل یا بند. نمایشنامه های تراژیک او به ظاهر جنبه مذهبی دارند، لیکن در خلال سطور این نمایشنامه ها صدها بدعت و نوآوری و کنایات ضد دینی دیده می شوند. او یک افسانه ی رایج مقدس را چنان هنرمندانه می پردازد که پوچی آن بر همه کس آشکار می شود. باوجود این هیچکس قادر نیست ایمان مذهبی او را مورد چون و چرا قرار دهد زیرا او در پایان نمایشنامه به زور هم که شده خدایان را پیروز می گرداند. این نشان می دهد که او در دوران پر مخاطره ای زندگی می کرده و لذا شیوه ای را بر گزیده است که در عین حال که با مغز خود سخن می گوید از پوست خویش نیز محافظت کند. شعار

اصلی اورپیدس در یک عبارت لاتینی خلاصه می شود که ترجمه ی فارسی آن چنین است: "دین انسانرا به چه بدبختی های بزرگی که دچار کرده است." 13 اوری پیدس برخی از این بلاهای ناشی از دین را در نمایشنامه های خود تصویر می کند مانند غیبگوئی کاهنان که خشونت بدنبال خشونت می آورد، اسطوره هائی که جاودانگی را با مثال های خدائی به عرش می رسانند و بالاخره افسانه های مقدّس که برای نادرستی و دزدی و زنا و قربانی کردن انسان و جنگ جواز ماوراء الطبیعی صادر می کنند. او فالگیر را به عنوان "مردی که کم راست و بسیار دروغ می گوید" توصیف می کند و پیش بینی آینده را از طریق شیوه ی پرواز پرندهگان "حماقت محض" می شمارد. او کلّ دستگاه غیبگوئی و روحانیت را محکوم می سازد و از داستان های دینی ابراز تنفر می کند و اعلام میدارد که "همه ی اینها افسانه های مُرده و غم انگیز مطربی است." 14 او در مورد خدایان چنین سروده است:

چه کسی می گوید که خدایان در بالابند؟

در آن بالا کس نیست، خیر! هیچکس نیست. 15

مگذار هیچ احمقی، تحت رهنمود افسانه های کهن و دروغین
ترا بفریبد.

سخنان مرا ناروا باور مدار

به خودِ واقعیات بنگر!

من می گویم که شاهان

می گُشند، غارت می کنند، سوگندشان را می شکنند و

شهرها را با نیرنگ ویران میسازند.

با وجود همه ی این ناروائی ها شاهان از آنان خوشبخت ترند که

طی روزهای متممادی یک زندگی یکنواخت مذهبی را سپری می سازند. 16

اوری پیدس خدای خدایان زئوس را نیز بدینسان مشمول عنایت خویش قرار می دهد:

آه زئوس، اگر زئوسی باشد

زیرا من او را فقط با گفته ی این و آن می شناسم. 17

پس ایده ی خدایان از کجا سرچشمه گرفته است؟ اورپیدس قرنهای قبل از فوئر باخ برای خدا مفهومی انسانی قائل شده است:

خدایان نیز که فانی بود نشان خردمندانه بنظر می رسد

روشن تر از رؤباهای زود گذر نیند

ومسیرشان بسان خط سیر انسانها

چیزی نیست جز جریانانی پر آشوب. 18

در آن روزگار – و حتی در زمانه ی ما – مردمی که نمی توانستند مسئله ی ثروت و فقر را با عوامل مادی – اجتماعی توضیح دهند، به عامل موهومی و ماوراء الطبیعی بخت و اقبال توسل می جستند و برای آن ده ها افسانه ی مذهبی بهم می بافتند. اورپیدس قاطعانه اعلام داشت که بخت انسانها نتیجه ی عوامل طبیعی ویا تصادف است و کار موجودات ماوراء الطبیعی صاحب شعور نیست. او حتی تا آنجا پیش رفت که پوسته ی مذهبی اعمالی را که باصطلاح معجزه می خواندند درهم شکست و برای آنها توضیحی منطقی پیشنهاد کرد. اوری پیدس قطعات زیبایی در نفرت از جنگ و ستایش از صلح سروده است. او در بین معاصرین خویش تنها کسی است که جرات یافته بردگی را مورد حمله قرار دهد. او اشرافیت را

مردود می شمارد و بجای وراثت محیط را مسئول تکوین شخصیت انسان می شمارد. او درنمایشنامه های خود پرچم رهائی زنان را برمی افرازد بطوریکه می توان او را آغازگر جنبش رهائی زنان دانست. او نخستین نمایشنامه نگاری است که در نمایشنامه های خود از عشق سخن گفته است. قطعه ی ذیل از نمایشنامه ی گمشده ی او بنام "آندرومدا" 19 گرفته شده است:

"آه عشق، ای خدای ماکه خدایان وانسانها را پادشاهی

یا میاموز که زیبائی پری روی چگونه است 20

یا بسان خاکی که آنرا شکل می دهی

به عشاق بیچاره کمک نما که با کارو زحمت خویش

به پایان شادمانه ای برسند." 21

اوریبیدس از مرگ که همواره دکان اربابان دین و منبع ترس و جهل بوده است، تحلیلی طبیعی بدست می دهد: "بسان خرمن هائی که با گذشت سالیان، بد نبال هم می آیند، نسلی از انسانها بدنبال نسل دیگر شکفته و پژمرده می شود و زندگی ادامه می یابد. در این صورت نباید از سرنوشت خویش بنالیم. این نظمی است در روند طبیعت و ما نباید از چیزی که قوانین طبیعت آنرا گریز ناپذیر ساخته است وحشت داشته باشیم." 22

اوریبیدس گرچه کاملاً از دین بری نیست و الحاد او کم و بیش شکل وحدت وجودی دارد و از نظر سبک جزو نویسندگان بد بین دوران باستان به شمار می رود، با وجود این نقش روشنگرانه اش محدود به زمانه ی خودش نبوده و نخواهد بود.

توسیدید 23

توسیدید (460 تا 400 قبل از میلاد) فرزند خلف زمانه ی خویش است. در قرن او - قرن پنجم قبل از میلاد - بود که انسان گذشته را کشف کرد و آگاهانه کوشید که تصویر انسان را در زمان بدست بدهد. توسیدید، برخلاف مورخ برجسته ی معاصر خود هرودوت (484 تا 425 ق.م.) که تاریخ را نمایشی از مشیت الهی می داند، به مشیت و طرح و تقدیر الهی اعتقادی ندارد. 24

توسیدید از وارد کردن افسانه در نوشته های خود ابا دارد، اسطوره ها را خواری دارد، برای الهیات احترامی قائل نیست و باغیبگوئی سر ستیز دارد. از نظرا و اگر کسی شکست بخورد به علت قضاوت غلط خودش بوده و نباید تقصیر را به گردن سرنوشت بیندازد. او برای تجربه ی عملی در بر رسیهای تاریخی اهمیت فراوان قائل است. مثلاً در رابطه با طاعونی که حدود سال 430 آتن را فراگرفت می گوید من طبیعت این بیماری را می دانم زیرا خود بدان مبتلا شده ام.

توسیدید، برخلاف هرودوت که شخصیت ها را توصیف می کند و آنها را سازنده ی روند های تاریخی می داند، بصورت غیر شخصی با تاریخ برخورد می کند، علل تحولات و نتایج آنها را مورد بررسی قرار می دهد. او یکی از روشنگران دوران کلاسیک است که با وجدانی آگاه نسبت به درستی رویدادهای تاریخی حساسیت نشان می دهد. خدایان در تاریخ او محلی از اعراب ندارند. او بجای غیبگوئی بر علم تکیه می کند. در تاریخ نگاری توسیدید، تضاد بین دین و فلسفه به نفع فلسفه حل می شود. او در واقع پدر روش علمی تاریخ نگاری است. 25

دموکریٹ 26

دموکریٹ (460 تا 370 ق.م.) که عربها اورا ذیمقراطیس می نامند. از سرآمدان فلسفه ی الحادی این دوران است. در این عصر درحوزه ی فلسفه شاهد تدوین جهان بینی های هستیم که در دو قطب مخالف عمل کردند. فیلسوفانی مانند افلاطون و ارسطو جهان بینی دینی را پایه گذاری کردند، در حالی که دموکریٹ و شاگردان وی به تکوین اندیشه های مادی و الحادی خدمت کردند. دموکریٹ مانند استاد خود لیوسیپ (500 تا 440 ق.م.) 27 معتقد بود که جهان هستی از جمله روان انسان چیزی نیست جز اتم و فضای خالی. حواس ما خود از اتم های متاثر می شوند که از اشیاء منتشر شده و بر ارگان حسّی مان می افتند. هیچ نیروی ذی شعوری بر اتم ها فرمانروائی نمی کند. اتم ها فقط تحت تاثیر ضرورت - عملکرد طبیعی علل ذاتی اشیاء و پدیده ها - قرار دارند. شانس وجود خارجی ندارد. شانس افسانه ای است که برای پنهان نگاهداشتن جهل ما بهم بافته شده است. کمیت ماده همواره ثابت باقی می ماند؛ نه چیزی خلق می شود و نه از بین می رود. تنها ترکیبات اتمها هستند که تغییر می کنند. دموکریٹ شناخت حسّی را کافی نمی داند و معتقد است که حواس فقط برای ما یک شناخت مبهم را عرضه می دارند. شناخت واقعی از طریق تحقیق و اندیشه میسر است. او خود را محدود به هیچ آب و خاکی نمی کند و آشکارا اعلام می دارد که "برای یک انسان خردمند و نیک همه جای زمین سرزمین پدری است." 28

دموکریٹ در مورد منشاء مذهب و اسطوره های دینی بر تبیین سنتی وقایع تاریخی و تجارب انسانی تاکید می ورزد. مثلاً درباره ی تولد سه باره ی آتنا می گوید که این الهه تشخص خرد است با قدرت سه گانه ی آن که عبارتند از پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک. دموکریٹ با توجه به نظام کلی فکری خود مشیت الهی را مردود می شمارد و خرافاتی چون زنده شدن مردگان، مجازات بعد از مرگ، ثواب و عقاب، پیشگوئی و روح را محکوم می سازد. 29

درحوزه ی اخلاق، دموکریٹ بر اصل انسان بودن در روابط بین مردم تاکید میکند و معتقد است که این وجدان است که ما را به اجتناب از بدی و انجام وظیفه و رعایت عدالت رهنمون می گردد: "از جنایات روی گردان باش نه بخاطر ترس بلکه به سبب وظیفه." 30

اریستی پوس 31

اریستی پوس (435 تا 355 ق.م.) شاگرد سقراط و بنیان گذار مکتب هدونیسیم است که حسّ گرائی و هدونیسیم را بهم آمیخت. اریستی پوس بر آن است که هر عملی که انسان انجام میدهد، بخاطر کسب لذت از یکطرف و بیم از درد ورنج از طرف دیگر است حتی اگر فرد از همه چیز خوبشستن بخاطر دوستان بگذرد. 32 لذا لذت جوئی هدف نهائی است و هر چیز دیگر - از جمله پارسائی و فلسفه - با ید بر این مبنا مورد قضاوت قرار گیرد که تا چه حد برای ما لذت به ارمغان می آورد. شناخت ما از اشیاء نامشخص است و آنچه را که ما مستقیماً و مطمئناً می شناسیم احساسات مان است. بنابراین خرد نه در پی حقیقت مجرد بلکه بدنبال لذت جوئی و شادمانی است که از طریق حواس انسان میسر است. لذت جسمی و حسّی - نه فکری و اخلاقی - بالاترین لذت ها هستند. 32 بنابراین انسان خردمند شادمانی و لذت جسمی را بالاتراز همه چیز قرار می دهد. تنها زمان حال است که وجود دارد که اگر بهتر از آینده نباشد لاقلاً بهمان خوبی است. لذا نباید لذت امروز را به فردا افکند. هنر زندگی کردن در این است که انسان لذات زودگذر را دریابد و لحظه را غنیمت شمارد. 33

جالب این است که اریستی پوس در عمل نیز به آموزش های خود وفادار بوده است. درمورد سیستم اوبا ید بگوئیم که هدونیسیم گرچه یک برداشت خام ومبهم ازمسائل اخلاقی است که پیچیدگی های جامعه ی طبقاتی را مورد توجه قرار نمی دهد، لیکن چنانکه خواهیم دید همواره به عنوان جزء جدائی ناپذیر دیدگاه های الحادی وروشنگرانه خدمت کرده است. از این لحاظ می توان اریستی پوس را مقدّم اپیکور، لوکرسیوس و حکیم عمر خیّام دانست.

پاورقی

– قرآن درسوره های 24 و 25 سوره ی الحج کلمه ی الحاد را بکاربرده است: "ان الذین کفروا ویصدّون عن سبیل الله والمسجدالحرام والذی جعلناه للناس سواء عاکف فیه والباد. ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم." (آنانکه کافرشدند وروی ازکعبه که ما به تمام انسانهای بومی و غیربومی ارزانی داشتیم برگردانیدند وکسانی که درمحدوده ی کعبه شرارت کردند، تا ابد عذاب خواهند کشید). منظور ما دراین مقاله از الحاد، آته ئیسیم است که درباره ی اشکال وسیر تاریخی آن درسرتاسر این نوشته توضیح داده خواهد شد. دراینجا تنها به ذکر این نکته بسنده می کنیم که به معنای نه و به معنای خدا آمده است. از پیشوند یونانی **atheism**

2. مفاهیم که خواهد آمد ضمن مراجعه به منابع ذیل تعریف شده اند:

- a. Paul Edwards, ed., *The Encyclopedia of Philosophy*, McMillan, nineteen sixty seven.
- b. M. Rosenthal and P. Yudin, *A Dictionary of Philosophy*, Progress publisher, Moscow 1967
- c. *The Encyclopedia of Islam*
 3. Skepticism
 4. Agnosticism
 5. Pantheism
 6. Deism
 7. Heresy
 8. Doctrine of Double Truth
 9. Free Thinking
- H. R. Hays, *In the Beginnings: Early Man and His Gods*, G.P. Putman's Sons, -10 New York, 1963, P. 22
- 11- مفاهیم آنمیستی اساس مذاهب بعدی راتشکیل دادند. آنیمیسم جزئی از کلیّه ی ادیان عالم است.
- 12- برای آگاهی بیشتر در مورد اسطوره های بالا، رجوع شود به تاریخ جهان باستان ترجمه ی باقر مؤمنی، علی الله همدانی و مهندس انصاری بخش شرق.
- 13- K.K. Sandars, *The Epic of Gilgamesh*, Penguin Books, 1966, p. 114
- 14- همان منبع بالا صفحه ی 116.
- 15- منبع بالا صفحات 116 و 117.
- 16- Lokayata

- Brihaspati - 17
- Charvaka - 18
- 19- برای آگاهی بیشتر از فلسفه ی هند رجوع شود به:
- S. Radhakrishnan, Indian Philosophy, George Allen & Unwin Ltd, London 1948**
- Taoism – 20
- Lao-tze - 21
- M. Rosenthal...**, Dictionary of Philosophy, pp. 445-446 - 22
- Milesian (Ionic) School - 23
- Thales, Anaximander and Anaximenes .24
- 25- برای اطلاع بیشتر راجع به فیلسوفان ملطی به دو منبع ذیل رجوع شود:
- محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، کتابفروشن زوار، مهرماه 1360 صفحات 5 تا 13.
- A.S. Bogomolov, History of Ancient Philosophy, Progress Publisher, Moscow, -**
- 1985, pp. 34- 36**
- Heraclitus of Ephesus - 26
- As quoted in **A.P. Sheptulin, Marxist-Leninist Philosophy, progress** .27
- .Publsiher, 1980, p. 39**
- Eleatic School – 28
- Xenophanes of Colophon – 29
- 30- همان منبع شماره 22 صفحه ی 485.
- Anaxagoras of Clazommenae – 31
- A.S. Bogomolov, History of Ancient Philosophy, Progress Publisher, -** 32
- .Moscow, 1985, pp. 104-114**
- Empedocles – 33
- .Ibid., P. 96 – 34**
- Sophists – 35
- .Ibid., p. 115 – 36**
- پاورقی بخش سوم:
- Hippocrates.1
- Asclepiuis.2
- Regimen.3
- The Sacred diseases.3
- The Sacred Diseases, Aris, Water, Places,” XXII, as quoted in Will Durant, “4**
- .The Life of Greece, Simon and Schuster, New York 1939, p. 344.5**
- .Hippocrates, Works, IV, Introduction, VII, I, as quoted in Ibid., p. 345.6**

7 - این مشاهده از نظر علم امروز آنقدر مهم است که عین جمله را در ابتدای کتاب درسی عصب شناسی آورده اند. رجوع شود به:

Eliot S. Valenstein, *Brain Control*, John Wiley and Sons, New York, London, etc., 1973, p. VI

Aeschylus - 8

Prometheus Bound .9

10- برای آگاهی از این اثر برجسته خواننده ی علاقمند می تواند به کتابهای ذیل مراجعه کند:

a. Aeschylus, *Prometheus Bound*, 18f., tr. Elizabeth Barret Bronwning, in *Greek Dramas*, New York 1912, II, 459f

b. Murray G., *History of Ancient Greek Literature*, New York 1927, p.219

Prometheus Unbound .11

Euripides .12

13- اصل این عبارت لاتینی چنین است:

Tantum religio potuit Saurdere Malorum

.Murray G., *Euripides and His Age*, New York 1913, P. 37 .14

15. چه بسا خیام در رباعی ذیل تحت تاثیر اوری پیدس بوده است:

زین سقف برون رواق دهلیزی نیست غیرازمن وتو عقلی وتمیزی نیست

ناچیز که وهم کردگان چیزی هست بگذرتواز این خیال کان چیزی نیست

.Will Durant, *The Life of Greece*, Simon and Schuster, New York 1939, p. 414 .16

.Ibid .17

.Ibid .18

Andromeda .19

20- این قطعه ی اوری پیدس یادآور شعری است منسوب به عین القضاة همدانی:

همه رنج من از بلغاریان است که مادامم همی بایدکشیدن

گنه بلغاریان رانیز هم نیست بگویم گرکه بتوانی شنیدن

خدایا این بلا وقتنه از توست ولیکن کس نمی یارد چخیدن

لب و دندان آن ترکان جون ماه بدین خوبی نبایست آفریدن

که از خوبی لب و دندان ایشان بدنان لب همی باید گزیدن

Andromeda 135 in Symonds, J.A., *Studies of the Greek Poets*, London 1920, .21

.as quoted in Ibid., p. 416

.Frag 157 in Rohde, E., *Psyche*, N.Y. 1923. As quoted in Ibid .22

Thucydides .23

24- تاریخ هرودوت حوزه ی وسیعی را در بر می گیرد که در آن خوش باوری همانقدر فراوان است که خرد ودانائی. هرودوت (احتمالاً در آخر عمر) تحت تاثیر سوفسطا بیان تحلیلی منطقی از تاریخ بدست می دهد. مثلاً می گوید که این هومر بود که به خدایان المپ نام وشکل بخشید، لذا در رویدادهای تاریخی بجای اتکاء به دخالت اراده ی الهی باید به جستجوی علل وعوامل تحول رفت. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تاریخ تمدن ویل دورانت (منبع شماره 16) صفحات 431 و 432.

25- ايضاً، صفحه ى 435.

Democritus .26

Leucippus .27

28 - ايضاً، صفحه ى 459.

A.S. Bogomolov, History of Ancient Philosophy, p. 166 .29

Ibid., p. 167 .30